

نقش بایان و بهائیان در جنبش مشروطه ایران

قدیر جعفری^۱

چکیده

جنبش مشروطیت، حرکت بزرگی در تاریخ معاصر ایران بود؛ نهضتی دینی - مردمی به رهبری علماء و روشنفکران که باهدف نجات ایران از دست بیگانگان و استبداد قاجاریه و برپایی عدالت و رفع موانع پیشرفت کشور آغاز شد و با حمایت همه‌جانبه مردم به پیروزی نسبی دست‌یافت. همزمان با این جنبش و با توجه به تبلیغاتی که واعظان مشروطه برای نظام پارلمانی می‌نمودند، شوق چنین جامعه‌ای که سراسر عدالت و برابری بود دامن اقلیت‌های مذهبی را هم گرفت و نوید روزهای تساوی و برابری باعث شد تا بسیاری از اعضای این اقلیت‌ها با توجه به امکاناتشان، فعالیت‌های در راه به ثمر رسیدن و استحکام و همراهی با جنبش مشروطه از خود نشان دهند. تلاش این اقلیت‌ها در همراهی و استحکام جنبش مشروطه‌خواهی را در جنبه‌های مختلفی اعم از رهبری و هدایت افکار عمومی، حمایت‌های مالی و حتی نظامی می‌توان مشاهده نمود. هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی نقش اقلیت بایان

^۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد.

و بهائیان و جایگاه آن‌ها در میان گروه‌های مشروطه‌خواه ایران می‌باشد. باید گفت حضور این اقلیت‌ها را نباید ناشی از اعتقادات و برگرفته از آمیزه مذهبی آنان تلقی نمود؛ بلکه علت اصلی را باید در وضعیت ناپه‌نچار اجتماعی و سیاسی آن زمان جستجو کرد.

کلیدواژه‌ها: جنبش مشروطیت، قاجار، اقلیت‌ها، بایان، بهائیان.

مقدمه

در ایران عصر مشروطه از لحاظ اجتماعی تغییر و تحولاتی در حال شکل‌گیری بود که خود باعث تغییراتی کلی می‌شد به این ترتیب که جمعیت رو به افزایش گذاشته، پوخته ساختار فئودالی بر جامعه هم در حال ترک برداشتن و جمعیت شهرنشین به تبع از آن در حال فزونی گرفتن بود. از طرفی هم شهرنشینی تأثیرات زیادی بر ساختار مناسبات تولیدی و اقتصادی به جا می‌گذاشت و باعث گسترش کار ویژه حکومت می‌گردید و به دلیل افزایش شمار حقوق و مستمری‌بگیران درباری، ساختار و حجم بروکراسی دولتی به طور مرتب گسترش یافته و پیچیده تر می‌شد؛ در نتیجه هزینه‌های حکومت را افزایش می‌داد. تشکیلات اداری عصر قاجار، به استثنای دوران امیرکبیر و سپهسالار آن‌هم در سطحی محدود، بر محور و در خدمت تأمین درآمد برای پادشاه، دربار، و شاهزادگان و وابستگان آن‌ها قرار داشت. حکومت برای تأمین هزینه‌های مالی خود مجبور به افزایش مالیات و اجاره پست‌ها و مقامات دولتی، به مزایده گذاشتن مالیات ولایات، اجاره زمین‌های دولتی، فروش امتیازات به دولت‌های خارجی و ... که مجموع این عوامل در کنار بالا رفتن آگاهی مردم سبب تغییر و تحول و بالا رفتن نارضایتی از جانب آنان می‌گردید. نوع رژیم سیاسی در ایران عصر قاجار، سلطنتی و استبدادی بود به طوری که مشخصه اصلی آن تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری

در دست یک نفر بود و در آستانه جنبش مشروطه شاه از قدرتی پردامنه و مطلق‌العنانی برخوردار بود. اعلام جنگ و صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب و تعیین وصول مالیات با شاه بود. او بالاترین مقام قضایی کشور محسوب می‌شد. شاه می‌توانست بر مال و منال هر یک از شهروندان ادعا داشته باشد. ماهیت استبدادی قاجار به‌گونه‌ای بود که اکثر محققان آن را از مستبدانه‌ترین حکومت‌ها قلمداد کرده‌اند. (سرای، ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۴).

از مؤلفه‌های جامعه ایرانی در این دوره وجود بحران‌های هم‌زمان بود که از جمله آن‌ها می‌توان به بحران مالی، فقر، بیکاری، بحران قومی و نظامی اشاره کرد. البته باید به این بحران‌ها اختلافات و رقابت‌های قومی، قبیله‌ای، عشایری و مذهبی در شهرها و روستا نیز اضافه کرد. ایران در این دوره از لحاظ فرهنگی هم وضعیت مناسبی نداشت؛ پایین بودن سواد و آگاهی، قومی و عشایری بودن بافت فرهنگ و چالش دو قدرت دینی و سیاسی از جمله شرایطی بود که در آستانه جنبش مشروطه به آن دچار بود.

از لحاظ بین‌المللی هم ایران در این دوره تحت نفوذ و فشار دو ابرقدرت آن زمان، انگلیس و روسیه بود که در طول حکومت قاجاریه بارها موفق به گرفتن امتیازهای کلان اقتصادی و سیاسی شدند و برای سلطه بر ایران باهم رقابت داشتند. از طرفی هم زندگی، فرهنگ و سیاست و آزادی جوامع غربی برای ایرانیان فرنگ‌رفته حیرت‌آور بود. در حالی که همین زمان در ایران در راستای پیشرفت و اصلاحات شاهد موانع فکری زیادی بودند. (سرای، ۱۳۸۱، ص ۸۷). بنابراین با بالا رفتن آگاهی از این شرایط از جانب روشنفکران، علما مذهبی و عامه مردم واکنش‌های مختلفی شکل گرفت که نظیر آن را در قتل گریبایدوف (فرستاده روسیه بعد از تحمیل قراردادهای سنگین به ایران)، نهضت تنباکو، جنبش بایه می‌بینیم.

با اندکی مطالعه تواریخ درباره فرقه‌های باییت و بهائیت در ایران درمیابیم که اکثر مورخان آن‌ها را انشعابی از فرقه شیخیه به رهبری «شیخ احمد احسائی» روحانی برجسته در زمان فتحعلی‌شاه قاجار و شاگردان وی می‌رسانند. فرقه باییت هم‌زمان تحت تأثیر تصوف، تشیع و شورش‌های دهقانی بود و از سوی دیگر نیز به‌عنوان جنبشی پدید آمده در ایران نمی‌توانست از نشانه‌های هویت ایرانی خالی باشد. سهم بیشتر در پدید آمدن بابیه را باید به دو عامل یعنی تصوف و تشیع و آمیختگی این دو با یکدیگر دانست که گرچه پیش از دوران قاجار هم وجود داشت اما در این دوران به دست شیخ احمد احسائی تبدیل به اندیشه‌های نظام‌مند شده بود (عمومی، ۱۳۹۶، ص ۷).

به‌هرحال از این زمان تا انقلاب مشروطیت، شاهد بروز و ظهور فرقه‌های متعددی بوده‌ایم، که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: «شیخی گری»، «بابی گری»، «ازلی گری» و «بهائی گری». در این میان در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار، سید علی محمد باب از شاگردان سید کاظم رشتی (دومین رهبر شیخیه و جانشین شیخ احمد احسائی) با پایه‌گذاری آئین جدید باییت به یک دوران طولانی چند صدساله انتظار شیعیان خاتمه می‌دهد. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وی به گفته برخی ادعای نیابت امام زمان و در مقطع دیگری ادعای ظهور را می‌کند. روحانیون در این دوران مردم را به صبر و بردباری تا ظهور مهدی دعوت می‌کردند و هرگونه اقدامی در راه تغییر دادن وضع موجود را ناصواب و خلاف شرع می‌دانستند. اما باب این تفکر را نادرست می‌دانست و مردم را به کار و کوشش و پیدا کردن راه‌های حل مشکلات امر می‌کرد. گوشه‌گیری و انزوا و مطیع تقدیر بودن را خلاف عقل می‌دانست. بنابراین مقابله جدی با علمای سنت‌گرا از جانب باب صورت گرفت، باب و پیروان رادیکال او با مرجعیت و اقتدار حکومت و علما مبارزه می‌کرد و

پیروانی نیرومندی در میان روحانیون بدون پایه، پیشه‌وران، دهقانان، و بعضی از زنان پیدا کرد و در کتاب خود به نام بیان که بجای قرآن ارائه داده بود خواستار تغییرات اجتماعی و حقوق زنان بود، باب برداشت جدیدی از وحی ارائه داد تا شاید به مسائل عصر جدید پاسخی دهد و با تأکید بر زندگی بهتر در همین جهان از سنت‌گرایی مذهبی فاصله گرفت (آفری، ۱۳۸۵، ص ۴۴).

بنابراین جدی‌ترین چالش در برابر دولت قاجار در نیمه نخست سده نوزدهم شورش بابیه بود. این شورش‌ها در پنج‌ساله اول پادشاهی ناصرالدین‌شاه به صورت مسلحانه در شهرهای پرجمعیت به چشم می‌خورد. هرچند این قیام‌ها به دلیل پراکندگی و برائت خستگی گرسنگی منجر به شکست در مقابل حاکمیت شد؛ اما تأثیری آن بر جامعه ایرانی، از طریق آمیزه‌های اقتصادی، و اجتماعی پابرجا ماند. در میان شاخه‌ها و پیروان متعدد باب عده زیادی سخن از الغای همه مالیات‌ها، تعهدات و مالکیت خصوصی، حمایت از مالکیت اشتراکی، و برابری حقوق زن و مرد، می‌زدند (فوران، ۱۳۹۰، صص ۲۴۱-۲۳۹).

این رستاخیز بابی موفق می‌شود که در یک‌زمان نسبتاً کوتاهی در بین کلیه اقشار جامعه ایران نفوذ کند و قدرت دولتمردان و علما را خدشه‌دار سازد. در بین مؤمنین به باب نه‌تنها شیعیان که یهودیان و زرتشتیان هم بوده‌اند. برای آن‌ها مهدی موعود بودن باب مطرح نبوده است بلکه در تفکرات او آزادی خود را می‌دیده‌اند. هما ناطق می‌نویسد: «اما با برخاست باب مردم آنچه را که در سر و به دل داشتند بر زبان راندند. آن فرقه‌های پراکنده در سراسر ایران به آرمان‌های خود شکل دادند» (ناطق، ۱۹۸۸، ص ۷۰).

اما آنچه به جنبش بابی چهره‌ای کاملاً متفاوت می‌داد، این واقعیت بود که در این دوران بحرانی به‌مانند تکان‌دهنده‌ای جامعه ایرانی را فراگرفته، فلسفه حیات

اجتماعی را در مقابله با شرایط جهان نوین، یکسره مورد بازجویی قرار می‌داد. این جنبه به نوبه خود زمینه گسترش سریع و بی سابقه بابت را ممکن ساخت و از این فراتر آنچه این «فرقه جدید» را به جنبشی اجتماعی و بنیان‌کن بدل می‌ساخت، بی‌شک عناصر کاملاً نوین در شیوه تشکل و منش رهبری بود؛ باب با قصد داشته است که نفوذ روحانیون را در سیاست کشور محدود و پایه‌های جدائی دین از سیاست را بریزد (مشهوری، ۱۳۷۶، ص ۲۰۲).

قبل از ظهور باب هم دولت و هم روحانیون سنت‌گرا از هرگونه اصلاحاتی، اعم از مذهبی و غیرمذهبی بیمناک بودند (آفری، ص ۴۵) و مطرح کردن مسائلی نظیر عدالت‌خانه و یا مجلس قانون‌گذار در جامعه اسلامی امکان‌پذیر نبوده است. طرح این‌گونه مسائل بعد از روشنگری باب و تفکرات او در ایران امکان زمینه بروز یافتند و حتی این شور و انقلابی نه تنها با اعدام باب خاموش نگشت؛ بلکه در جنبه سیاسی شعله‌ورتر شد. بایبان در سال ۱۲۶۸ سوءقصدی به جان ناصرالدین شاه صورت دادن (رائین، ۱۳۷۳، ص ۳۵۵) و مدتی بعد از این سوءقصد در یک انتقام‌جویی نابخردانه حکم قتل عام آنان صادر گشت (مجداسلام کرمانی، بی تا، ص ۹۰).

از نظر باب تنها راه برون رفتن از این بن‌بست نسخ شریعت بود زیرا اصلاح شریعت از راه تأویل و تفسیر را غیرممکن می‌دانسته. حکومت و روحانیون ابتدا توجه زیادی به حرکت بابی نکردند اما وقتی از گسترش سریع آن در شهرهای مازندران، فارس، کرمان و عراق، آگاه شدند، تصمیم به کنترل آن گرفتند. بدین ترتیب پس از آوارگی و تبعید از سوی ناصرالدین شاه به تبریز امر شد که باب را از زندان خارج کنند و او را حسب الظاهر محاکمه کنند و سپس به قتل برسانند. به دنبال کشتن محمدعلی باب دو فرقه جدید ظهور کردند که یکی به رهبری میرزا یحیی نوری ملقب به صحیح ازل معروف به فرقه ازلیان و دیگری بهائیت که میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء‌الله در

ایران بنیان گذاشت. پیشینه دیانت بهائی که در ارتباط با شیخیه و بابیه بود، به شکل قرائتی درونی از مذهب تشیع شکل گرفت. اما استقلال رسمی آن با علنی کردن دعوت بهاءالله به «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» شکل گرفت. بهاءالله مانند دیگر اصلاح طلبان اجتماعی اواسط قرن نوزدهم خواستار برابری اجتماعی بود و در کتاب اقدس بر اصل شورا تأکید می کرد و خواهان تأسیس بیت العدل بود که بعدها در شهرهایی ایجاد شد و در کل خواستار حکومت مشروطه به سبک بریتانیا برای جمعیت جهانی بهاییان بود و جانشین وی نیز عبدالبهاء در آثار خود دم از حکومت انتخاباتی، مدارس جدید، صلح و خلع سلاح جهانی می زد (مارکوم، ۱۳۶۷، صص ۵۰ و ۱۴۱).

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که به استناد به مدارک و بایگانی عمومی انگلیس و بایگانی عمومی هند و نیز بسیاری از اظهارنظر مورخان خارجی این دو فرقه (ازلیان و بهائیان) در بدو تأسیس خود از پشتیبانی خارجیان برخوردار بودند (رائین، ص ۳۲۲) و حوادث بعدی که در طول حیات این فرقه‌ها رخداد مهر تأییدی بر این ادعا بود. حتی برخی از مورخان داخلی نیز از جمله کسروی و آدمیت نیز به این مطلب اشاره‌ای دارند؛ در کتاب «امیرکبیر و ایران» فریدون آدمیت می نویسد دو مسلک بهائیت و ازلیت، که از بابیت انشعاب شده، دو «مذهب سیاسی» هستند که طی تاریخ، با استعمار روس و انگلیس در پیوند بوده و از لطف و حمایت آن‌ها بهره داشته‌اند (آدمیت، ۱۳۲۳، صص ۲۵۶-۲۵۸). شاید این نکته هم لازم به ذکر باشد که بعد کشتن باب و سوءقصد به جان ناصرالدین شاه بسیاری از بابی‌ها و طرفداران آن‌ها را دستگیر و حبس می کردند که بهاءالله پیشوا بهائیان باکمال شجاعت و صراحت به سفارت روسیه پناهنده می شود (دالگورکی، ۱۳۴۶، ص ۲۴).

به هر حال در سال‌هایی که زمزمه قانون و مشروطه بر زبان‌ها جاری شد، این فرقه‌ها انشعابات متعددی را پشت سر گذاشته، و تنها «شیخی گری» و «بهائی گری»، بر

سرپا مانده بودند. در این دوران، شاه در رأس دولت و روحانیت، راهبر و پیشاهنگ ملت بودند. در این ایام، دولت به خاطر مدیریت نادرست و سوءاستفاده دولتمردان، در اوج فساد و ازلحاظ مالی بسیار ضعیف بود. مطالبات آزادی خواهانه مردم رو به تزاید داشت، و روی هم رفته دو خط فکری خاص، این خواست و نهضت را تغذیه می کردند. یکی علما و روحانیون که اصلاحات اجتماعی - مذهبی را خواستار بودند و تشویق می کردند، و دیگری روشنفکران و تحصیل کرده های فرنگ رفته و به طور کلی غرب زده که الگوهای دموکراسی اروپائی را برای ایران می خواستند. اما تفکر غالب، تفکر اسلامی بود. پس از ترور ناصرالدین شاه و آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، خواست و مطالبات مردم شدت بیشتری به خود گرفت. به استناد مدارک تاریخی، مردم از آغاز حرکت بیدارگرانه که منجر به مشروطیت شد، خواستار عدالتخانه بودند؛ یعنی به وجه اسلامی ماجرا بیشتر اهمیت می دادند و می خواستند تا این عدالت خانه ها بر مبنای معیارهای اسلامی اداره شود. اگر به جریان مبارزه و طرح مطالبات مردم در آن ایام به دقت نگاه کنیم، می بینیم که عبارت مشروطیت، درست بعد از بست نشینی در سفارت انگلیس، بر لب های مردم نشست و مبلغان و کوشندگان این راه هم، روشنفکران و تحصیل کردگان غرب رفته، یا روشنفکران سکولار یا بابی مسلک بودند. و از افرادی که در این زمینه تلاش و فعالیت بسیار داشتند، و با مقالات و نوشته های خود، سعی در تبلیغ مشروطیت و دموکراسی از نوع غربی آن می کردند، باید از افرادی چون «میرزا آقاخان کرمانی» و «شیخ احمد روحی» نام ببریم که به اتهام دخالت در ترور نافرجام ناصرالدین شاه به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد در تبریز کشته شدند. نکته جالب و درخور توجه، پیرامون «میرزا آقاخان کرمانی» و «شیخ احمد روحی» این است که، هر دو پیرو فرقه «بابی» و داماد «میرزا یحیی صبح ازل» (پیشوای فرقه بابی های ازلی و جانشین سید علی محمد باب) و برادر «بهاءالله»

بودند. بر این گروه باید نام «میرزا یحیی دولت‌آبادی» را هم افزود. او هم از گروه بایبان مشروطه‌خواه، و فعالان نهضت مشروطه‌خواهی در ایران بود. «میرزا یحیی - دولت‌آبادی» در خانواده‌ای «بابی» به دنیا آمد، و پدرش مأمور و نماینده امور حسبیّه «میرزا یحیی» (صبح ازل) در ایران بود، و هرساله وجوهات به اصطلاح شرعیّه بابی‌ها را جمع‌آوری می‌کرد و برای «میرزا یحیی» به قبرس می‌فرستاد (کسروی، ۱۳۶۳، ص ۲۹۱).

ذکر این نکته ضروری است که برخی از مورخان در مورد فعالیت سیاسی پیروان باب و دو انشعاب بهائیه و ازلی که بعد وی ایجاد شد معتقد هستند که بهاء‌الله علاقه خود را به اصلاحات بنیادی به تدریج از دست داد و رفته‌رفته به صورت دینی غیرسیاسی و بیرون از حوزه اسلام درآمد؛ ولی ازلیان به رهبری برادر بهاء‌الله، صبح ازل به عقاید اصلی وفادار ماندند و در قالب سازمان‌های مخفی تحت تعقیب و آزار، به حیات خود ادامه دادند (آبراهامیان، ۱۳۸۳، ص ۲۳) و شاید به همین دلیل است که بیشتر تحرکات و فعالیت‌های سیاسی و فکری در ایام مشروطیت را از جانب ازلیان شکل می‌گیرد و از شخصیت‌های بارز آن می‌توان به از ملک‌المتکلمین، آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌توان اشاره کرد. اما نباید این نظر دلیل قانع‌کننده و قابل قبول باشد چراکه با نگاهی به فعالیت بهائیان و به استناد منابع آن دوره خلاف آن را می‌بینیم؛ چراکه در همین ایام آیین بهائی در میان طبقات تحصیل کرده در شهرها در حال رشد بود و با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که حداقل، حدود یک‌سوم از طبقات تحصیل کرده و متخصص در ایران فعالانه به بحث درباره تعالیم بهائی مشغول بودند و این گروه دقیقاً همان حامیان و محرکین اصلی مشروطه‌خواهی و جنبش اصلاحات اجتماعی بودند آرای مندرج در تعالیم بهائی به گفتمان اصلاح‌طلبان سرایت می‌کرد. حتی شواهد حاکی از آن است که اصلاح-

طلبان سکولار، که سرگرم برنامه‌ریزی برای تأسیس مشروطه بودند، از راهبردهای موفق بهائیان الگوبرداری می‌کردند (کرمانی، ۱۳۵۷، صص ۲۹ - ۳۰).

شاید موضع پیچیده بهائیان در قبال جنبش مشروطه علیرغم تلاش‌های اولیه برای ایجاد حکومت پارلمانی، به دلیل شرایط نامساعد اجتماعی بود؛ که به دستور عبدالبهاء «رهبری بهائیان» از فعالیت‌های سیاسی دور نگاه داشته شدند. چراکه برداشت عبدالبهاء این بود که اگر بهائیان در جنبش مشروطه دخالت مستقیم می‌نمودند، وجه‌المصالحه هر دو طرف قرار می‌گرفتند و قتل‌عام می‌شدند (سلیمانی، ۱۳۳۰، ص ۵۵۶).

نقش بایبان و بهائیان در جنبش مشروطه ایران

در عصر مقارن با جنبش مشروطه، اقتدار شاه در رأس ساختار دولت و اقتدار روحانیت در رأس ملت، همچنان اقتدارهای مسلط بر جامعه بودند. در زمان انقلاب مشروطه در ایران دولت ایران فاسد و به خاطر سوء مدیریت و ولخرجی‌های رؤسای آن از لحاظ مالی ضعیف بود. درخواست‌های مردم برای عدالت، آزادی و پیشرفت، روزافزون بود و آنان خواهان اصلاحات سیاسی بودند. دو خط فکری اندیشه‌های پشت سر مقاصد سیاسی اجتماعی جنبش مشروطه را تغذیه می‌کردند: علمای اصولی، اصلاحات اجتماعی-مذهبی را تشویق می‌نمودند و روشنفکران تحصیل‌کرده در غرب یا متأثر از آنان، الگوهای اجتماعی دموکراسی اروپایی را دنبال می‌کردند. مقابله بین ملت و دولت زمینه عمومی تخاصمات در این نهضت بود. مورخان درباره مواجهه فرقه بهائیان با انقلاب مشروطه، سخنان متناقضی گفته، برخی آنان را طرفدار و بعضی ایشان را مخالف مشروطیت قلمداد کرده‌اند. اما باید توجه داشت که بسیاری از دشمنان بایبان و بهائیان در لوایح و نوشته‌های خود، بدون اینکه تفکیکی بین فرقه‌های باب قائل باشند به لفظ عام به تمام مشروطه‌خواهان را بایی و یا بهایی

می‌گفتند. چنانکه شیخ فضل‌الله‌نوری، از بزرگان مخالفان مشروطه، جملاتی از کتاب اقدس (مهم‌ترین کتاب اعتقادی بهاییان) را بالای منبر می‌خواند و اعلام کرد که اینان طرفدار مشروطه‌اند (انصاری، ۱۳۶۹، ص ۱۹۳).

اما مورخانی نیز چون احمد کسروی این تفکیک را بین فرقه‌های باب قائل شده و این‌گونه نظر می‌دهند و معتقد است که بهاییان طرفدار حکومت استبدادی و ازلیان از فعالان و پیشرو در جنبش مشروطه بودند: «ما اگر بخواهیم همبستگی را که میانه بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده، به‌راستی روشن گردانیم؛ باید بگوییم بهاییان هواخواه خودکامگی و ازلیان هواخواه مشروطه می‌بودند [...] بهاییان با دستور عباس افندی - عبدالبها - خود را از مشروطه کنار گرفته، از درون هواخواه محمدعلی میرزا می‌بودند» (کسروی، ص ۲۹۱).

اما در پاسخ این اتهام احمد کسروی، یکی از نویسندگان بهائی این‌گونه بیان می‌کند که این نظرات بیشتر از دشمنی ازلی‌ها با بهائیان ناشی می‌شد چراکه به عقیده آن‌ها بهاء‌الله مقام رهبر ایشان، یعنی ازل، را غصب کرده است. اما واقعیت آن است که ازلی‌ها به علت مشارکت فعال در جنبش مشروطه توانستند اصلاح‌طلبان را به بهائیان بدبین کنند. ازلی‌ها به مشروطه خواهان می‌گفتند بهائیان مخالف مشروطه و هوادار شاه هستند. سیدحسن کاشانی، سردبیر ازلی روزنامه حبل‌المتین (روزنامه مؤثر در جنبش مشروطه) و تقی‌زاده، که به ازلی‌ها بسیار نزدیک بود و حتی برخی او را نیز ازلی می‌پنداشتند، این اتهام را مطرح کردند (علاقه‌بند یزدی، بی‌تا، ۳۶۵).

سیدحسن تقی‌زاده از جمله کسانی بود که در جریان جنبش مشروطه نقشی فعال داشت در رابطه با نقش بهائیان در این جنبش بیان می‌کند که: بعد از غلبه مذهب بهایی اگرچه ضدیت با دولت و سلطنت از میان بهایی‌ها برطرف شد لکن وجوب

تحصیل سواد برای دختر و پسر و معاشرت با همه صاحبان مذاهب دیگر و قلع اکثر مهملات موهومه آن‌ها را بیشتر از سابق بیدار و متمدن‌تر گردانند. شعبه دیگر که در مذهب بابی مانده و معروف به ازلی شدند با شدت هرچه تمام‌تر بر ضد دولت و اداره حکومت بوده و در همه جا برای آزادی سیاسی و دینی با شوق و ذوق هرچه تمام‌تر می‌کوشیدند و از این قرار، ازلی‌ها به انقلاب فعلی سیاسی و بهایی‌ها به انقلاب معنوی و فکری و اخلاقی کمک زیادی کردند و اقلأً صد یک نفوس ایران از اسارت زنجیر تعصب خلاص شدند که این قسمت چشم باز با قسمت‌های دیگر صوفیه و علی‌اللهی یک قسمت بزرگی از ملت را مستعد قبول شکستن طلسم محکم و تاریک تعصب و استبداد سیاسی کردند (تقی‌زاده، ۱۳۷۹، صص ۱۴۹-۱۵۰).

اما به نظر گفته‌های ادوارد براون محقق شهیر در این رابطه تا حدودی رهگشا باشد. وی در یادداشت‌های خود در این مورد این گونه اظهار نظر می‌کند که: «روش متخذه توسط رهبران بابی، یا بهتر بگوییم بهایی، نسبت به نهضت مشروطیت در ایران موضوعی است که من شخصاً نتوانسته‌ام در مورد آن قضاوت کنم. من سه نظریه مختلف را دریافت داشته‌ام، اولی توسط یک دیپلمات برجسته انگلیسی که معمولاً در مورد ایرانیان درکی غیر معمول و احساس همدردی نشان داده است؛ دومی توسط یک روزنامه‌نگار بسیار دلسوز و بصیر که زمان قابل توجهی را در ایران بوده است؛ و سومی توسط یکی از روسای مجاهدین ملی‌گرا که پس از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ در لندن پناهنده شده بود. این سه نظریه متضاد به طور خلاصه ذیلاً ارائه می‌گردد:

۱- نظریه‌ای که عباس افندی (یا عبدالبهاء، آن‌طور که اکنون به‌طور معمول خوانده می‌شود) اکیداً به پیروانش دستور داده بود که باید از هرگونه مشارکت در مبارزه امتناع ورزند؛ اولاً به دلیل آنکه هدف‌های آن‌ها باید کاملاً روحانی و مفهومی باشد نه سیاسی، و ثانیاً به دلیل آنکه حمایت آن‌ها از

مشروطیت، اگر برملا گردد، موجب نفرت شیعیان ارتدکس و خاصه ملایان خواهد گردید.

۲- نظریه دیگر اینکه که نه تنها نهضت مشروطیت در ایران؛ بلکه بیداری عمومی ملت‌های آسیا نتیجه مستقیم این نیروی معنوی جدید، که به‌عنوان بایسیم یا بهائیسیم شناخته شده است، می‌باشد.

۳- نظریه دیگری که مطرح است اینکه بهائیان مخالف مشروطه بودند و تا پایان به تشویق و حمایت از شاه ادامه دادند که این امر تا حدودی ناشی از این مسئله بود که آن‌ها فکر می‌کردند سرانجام شاه پیروز خواهد شد و مایل بودند که محبت وی را جلب نمایند؛ تا حدودی نیز ناشی از آن بود که از مجتهدان و ملاها، که همان‌طور که مشاهده کردیم عموماً از جناح مردمی حمایت می‌کردند، نفرت داشتند؛ و تا حدودی نیز از سپاسگزاری آن‌ها نسبت به روسیه، که الطاف بسیاری نسبت به آن‌ها ابراز داشته و به آن‌ها اجازه داده بود که عشق‌آباد را یکی از مراکز اصلی خود سازند و در آنجا یکی از معدود مکان‌های عبادت خود را برپا دارند، ناشی می‌شد.

اما خوشبختانه برخی شواهد ثبت‌شده در رابطه با روش متخذه توسط عبدالبهاء در مورد پیروانش، توسط یک‌رشته از نامه‌هایی که به‌وسیله وی برای بهایی‌های مختلف فرستاده شده این‌گونه می‌توان دریافت که:

۱- یحیایی‌ها (پیروان میرزا یحیی صبح ازل) چنین شایع نمودند که بهایی‌ها حامیان شاه و مخالفان مشروطه هستند.

۲- روش امر شده و اتخاذشده توسط بهائیه‌ها، امتناع کامل از سیاست است.

آزار و اذیتی که بهایی‌ها از سوی برخی ملاحی ارتجاعی محتمل گردیده بودند، نشان می‌داد که آن‌ها به‌عنوان دوست ارتجاع (سیاست دولت قاجار در قبال مشروطه خواهان) تلقی نمی‌شدند» (براون، ۱۳۷۶، صص ۳۵۵-۳۵۶) عبدالهادی حائری در کتاب خود به نام تشیع و مشروطیت در ایران در مورد این دو فرقه چنین اظهارنظر کرده که: بعد از قتل باب، ازلیان که از پیروان باب بشمار می‌آمدند بعدها نوگرایانی مبارز شدند و بر ضد حکومت استبدادی قاجار مبارزات پیگیری را عهده‌دار گردیدند و برخی از سران بهائیگری (فرقه‌ای دیگر از بایبگری) با بیگانگان استعمارگر در پیوند بودند. عبدالبهاء (عباس افندی) نامه‌ای به زبان عربی به ملکه انگلیس نوشت و در آن نامه ضمن تبلیغ مذهب بهائیگری و یادآوری مطالبی دیگر، ملکه انگلیس را در دو مورد سخت ستود: «ما به دست آورده‌ایم که شما فروش غلامان و کنیزان را ممنوع ساخته‌اید؛ این همان چیزی است که خدا در «ظهور بدیع» امر فرموده است...؛ ما نیز شنیده‌ایم که شما نظارت بر مشورت را بر عهده عموم قرار داده‌اید؛ آفرین!» (حائری، ۱۳۸۷، ص ۹۰).

شاید مورد آخری که بهاء‌الله در نامه خود قید کرده، مؤید این مطلب باشد که وی و طرفدارانش نه همکاری با استبداد داشته‌اند و نه به‌طور مطلق کناره‌گیری از سیاست را به‌عنوان روش همیشگی خود برگزیده‌اند؛ بلکه به اقتضای زمان بیشتر در این برهه حساس در حالت تقیه به سر می‌برند.

به‌رحال باید توجه داشت در این برهه از تاریخ ما، روشنفکران و اصلاح‌طلبان فقط از اروپا الهام نمی‌گرفتند بلکه در این گیرودار برخی از بایبان و بهائیان به خیل روشنفکران غرب‌گرا پیوستند. خود فرقه بهائیت که توأمان زیر فشار سرکوب سیاسی و توجه به افکار غربی جدید، از درون جامعه بایی به وجود آمده بود و برای حفظ جمعیت باییه از سرکوب بیشتر، روحیه انقلابی پیشین را کنار گذاشته و در عوض،

عناصری از فرهنگ و تفکر غربی را با دین بابی ترکیب کرده و این گونه بهائیت را پدید آوردند (عموئی، ص ۸).

بهاءالله در کتاب اقدس خود پیش‌بینی کرده بود که در آینده حکومت ایران به دست جمهور مردم می‌افتد. بهائیان هم با تشکیل یک محافل مشورتی در سال (۱۲۷۸) در تهران درست شش سال قبل از آغاز جنبش مشروطیت به استقبال این مقصود پیشوای خود رفتند. اما این پیش‌بینی بهاءالله و اقدامات بهائیان به مذاق بسیاری علما مانند شیخ فضل‌الله نوری خوش نیامد. وی در منبری که در میدان توپخانه بر پا کرده بود، کتاب اقدس به دست، جنبش مشروطه را به بهاءالله و پیروانش نسبت داد. در دوران مشروطیت، هرکس عقاید مترقی و آزادی‌خواه داشت از جانب شیخ و حامیانش به بابی بودن یا بهائی بودن متهم می‌شد. یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد: «بعد از واقعه باب، هرکس خواست حرف آزادی بزند و یا انتقادی از ستمکاری ستمکاران بکند، او را به فساد عقیده و پیرو طریقه باب متهم ساخته، نیست و نابودش ساختند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ص ۴۳۲).

اما چگونگی نقش بهائیان در جنبش مشروطه را می‌توان از دو دید مختلف موردبررسی قرار داد. برای آنکه هر حرکت و جنبشی که منجر به تغییرات اساسی در تمامی سطوح یک جامعه می‌شود، باید دو مرحله را پشت سر بگذارد. مرحله اول تهیه پیش‌زمینه‌های فکری و آماده کردن افکار جامعه برای پذیرش یک تغییر بنیادی. مرحله دوم اقدام عملی برای برچیدن سیستم قبلی و ایجاد سیستمی نوین. اگر این دو مرحله را در انقلاب مشروطه موردنظر قرار بدهیم، بایان و بهائیان در آماده کردن افکار عمومی جامعه ایران برای ضرورت تغییرات بنیادی در کشور نقش عمده داشتند. اما در مرحله دوم که از بین بردن نظام کهن بود عملاً شرکت نکردند. بهائیان نه در اعتصابات و تظاهرات نقشی داشتند و نه در قیام مسلحانه اقدامی کردند. اینکه

چرا بهائیان که از نظر فکری از طرفداران جدی حکومت قانون بودند در انقلاب شرکت نکردند، می‌توان یکی از دلایل آن این باشد که، مخالفان مشروطه خواهان عامه مردم را نسبت به آنان بدبین کرده بودند. در اواخر قرن نوزدهم، بای‌ها ملحد و برهم زننده ثبات اجتماعی به شمار می‌رفتند، و نسبت به آن‌ها ترس و سوءظنی در جامعه پیداشده بود. برای شاه و سلطنت‌طلبان بسیار مناسب بود که در اذهان عمومی اصلاح‌طلبان با بای‌ها همسان پنداشته شوند تا عامه مردم به اصلاح‌طلبان هم بدبین شوند و از طرفی روحانیون مخالفان مشروطه و از جمله شیخ فضل‌الله نوری با وابسته نشان دادن مشروطه خواهان به بهائیان آن‌ها را ملحدین معرفی می‌کردند که قصد نابودی شریعت را دارند (بامداد، ۱۳۷۱، ص ۲۰۳).

بنابراین بای و بهایی خواندن همه مشروطه‌خواهان به جزئی از گفتار سلطنت-طلبان بدل شد. البته باید توجه داشت که در این ایام در دیدگاه مردم از مشروطه-خواهان با لفظ عام بای یاد می‌شد؛ که مراد از دو فرقه بایان ازلی و بهائیان بود. در نخستین مراحل انقلاب مشروطه، وقتی اصلاح‌طلبان در پی آن برآمدند که جای پای خود را در مسجد شاه محکم کنند، سید ابوالقاسم، امام جمعه تهران، با دادو فریاد سیدجمال واعظ را که سرگرم موعظه بود به بای بودن متهم ساخت و سبب شد اصلاح‌طلبان مسجد را ترک کنند و در حرم شاه عبدالعظیم پناه بگیرند. این همسان‌انگاری بای‌ها و بهائیان و مشروطه‌خواهان در همه سطوح جامعه چنان فراگیر بود که بعد از کودتای محمدعلی شاه وقتی دو روحانی نامدار هوادار انقلاب مشروطه تهران، بهبهانی و طباطبایی را به عراق تبعید کردند، مردم در مسیر آن‌ها تجمع کرده و دشنام می‌دادند «لغت به بای‌ها» و خود گواه فعالیت بایان و بهائیان در پیشرفت کار مشروطه بود. (صفایی، ۱۳۶۲، صص ۱۹۸ و ۳۲۳).

البته در مخالف با بایبان و بهائیان و بدنام کردن آن‌ها در عامه مردم، علما هم بیکار نبودند و کار بجایی کشید که به گفته یحیی دولت‌آبادی: «سیدمحمد یزدی و امثال او از مخالفان مشروطه از قول بابی‌ها کاغذ می‌نویسند از مشروطه تمجید می‌کنند و آن نوشته‌جات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا به شهر تهران آورده شهرت می‌دهند که مشروطه‌خواهان نوشته‌اند و هریک آن‌ها از هرگونه تشبث برای بدنام ساختن آزادی‌خواهان دریغ نمی‌دارند» (دولت‌آبادی، ص ۱۳۰).

محمدعلی شاه قاجار هم بعد از مشاوره با مستبدین تلگرافی به ملا محمدکاظم خراسانی مرجع بزرگ جهان تشیع در آن دوران می‌زند و علت به توپ بستن مجلس را وجود بایبان در آن جمع می‌نامند. که اگر موفق به جلب نظر روحانی نامبرده می‌شدند به هدف خود می‌رسیدند و حداقل برای مدتی کار مشروطه را متوقف می‌کردند. بخشی از متن تلگراف چنین است: «آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند ... انجمن بابیه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را به میان آوردند. دیدیم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته البته چون ملاکاظم خراسانی به مسئله آگاهی داشته فریب این مطلب را نمی‌خورد و در جواب آن‌ها می‌نویسد با این کار شما کشور را خراب کردید و پای اجانب را به ایران باز کردید اگر بایبان مقصر بودند جرم آن‌ها «بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل می‌کون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بابیه منتشر می‌نمودند به عرض اقدس نرسیده؟» اشاره ملاکاظم به همان اعلامیه‌هایی است که از قول بایبان (بهائیان) در ایران انتشار می‌دادند» (دولت‌آبادی، صص ۳۵۸ و ۳۶۶).

بنابراین با وجود چنین اوضاعی به راحتی می توان دریافت که بعد از پیروزی های اولیه برای بابیان و بهائیان، شرکت در مبارزه با استبداد و همراهی با مشروطه خواهان امکان پذیر نبود. اما در مرحله اول و آماده سازی فکری برای جنبش و حرکت اجتماعی بابیان و بهائیان نقش پررنگی داشته و در میان رهبران، وعاظ و قلم بدستان آن عصر به طور قابل توجهی حضور داشتند و برای رسیدن به مقصود به هر راهی متوسل می شدند چنانکه یکی از ازلی ها، ناظم الاسلام، از سوء استفاده از دین داری مردم برای تأمین هدف خود سخن می گوید: «هدف ما باید از طریق چنین کارها و چنین افراد و چنین برنامه هایی حاصل شود؛ به هر هدف مقدسی باید از طریق وسایل نامقدس دست یافت» (کرمانی، ص ۲۳۴). برای روشن تر شدن نقش و نحوه فعالیت این فرقه ها در جنبش مشروطه در ادامه به معرفی چند نفر از این اشخاص می پردازیم.

حاجی میرزا نصرالله ملک المتکلمین

وی از شخصیت ها و رهبران جنبش مشروطه که در بسیاری از منابع تاریخی به بابی ازلی متهم بود. وی پس از تحصیلات مقدماتی به فراگرفتن علم حکمت الهی پرداخت و یک دوره کامل فلسفه را نزد آخوند ملا صالح فریدنی آموخت. وی در بیست و دو سالگی به مکه سفر نمود و هنگام بازگشت به هندوستان رفت. مدت دو سال در آنجا تحصیل نمود و مدرسه ای به سبک جدید و به نام خودش در بمبئی تأسیس کرد. او کتابی به نام «من الحق الی الحق» برای بیداری مسلمانان نوشت که در آن از کلیه شئون اجتماعی کرده و مخصوصاً اوضاع سیاسی و تاریخی ایران را در فصول متعدد مورد مطالعه قرار داد (ملک زاده، ۱۳۲۵، ص ۲۱). در این کتاب ملک به روحانیون تاخته بود هر چند پارسیان هند وی را در نشر این کتاب یاری کرده بودند اما در نهایت فرقه اسماعیلیه (آقاخان رهبر اسماعیلیان) مندرجات این کتاب را اهانت به

مذهب و پیشوایان مذهبی دانسته و همین باعث شد که به وسیله عمال دولت هند در مقام تنبیه او برآیند و با اصرار فراوان موفق به تبعیدش از هندوستان و بازگشتش به ایران شدند (صفایی، ص ۳۴۰).

او همچنین کتابی به نام رؤیای صادقانه نوشت و در اندک زمانی در سراسر ایران و بعضی از کشورهای خارجی به طبع رسید. ملک‌المتکلمین در بوشهر با سید جمال‌الدین اسدآبادی ملاقات کرد. سپس به اصفهان رفت و به موعظه پرداخت. وی بعد از مخالفت‌هایی به آذربایجان و از آنجا به تهران و سپس بادکوبه (باکو) رفت و با طالبوف دیداری داشت و به کمک تجار، مدرسه ایرانیان بادکوبه را تأسیس کرد. بعد از مدتی از رفتن وی به اروپا ممانعت شد و او از عشق‌آباد به مشهد رفت (ملک‌زاده، ص ۱۵۸).

شکی نیست که ملک‌المتکلمین از مشروطه‌خواهان و ناطقی زبردست بود. در ایام مشروطه‌خواهی ملک‌المتکلمین در سخنرانی‌های خود به سختی به محمدعلی شاه می‌تاخت. او، برجسته‌ترین واعظ در اظهارات قبیح اعمال و افعال سابقه استبداد، و ظلم‌های دولتیان بود و بدون ملاحظه سخن می‌گفت. برخی محققان وی را از اصحاب شیخ‌هادی نجم‌آبادی دانسته و به نقش کسانی چون شیخ، سید جمال‌الدین اسدآبادی و سیدمحمد طباطبایی در افزایش تمایلات آزادی‌خواهی او اشاره کرده‌اند. (نبوی‌رضوی، ۱۳۹۲، ص ۵۳).

یکی از مسائلی که درباره زندگانی ملک‌المتکلمین خودنمایی می‌کند دوران زندگی وی در هندوستان است. وی ویژه با اردشیرجی، سرجاسوس انگلیس در ایران ارتباط بسیار نزدیک و صمیمی دارد. اردشیرجی وی را جزو دوستان خوب خودش معرفی می‌کند و این ارتباط چنان گسترده بود که ملک‌المتکلمین از زردشتیان و پارسیان هندوستان با عنوان فرزندان پاک ایران یاد کرده و بارها از آنان دعوت می‌

کرد و خواستار بازگشت و مساعدت آن‌ها در جنبش مشروطه بود؛ و کار بجای رسید که در قضیه قتل ارباب فریدون از زردشتیان در ایام مشروطه که به تحریک دربار قاجاریه و استبداد به قتل رسید چنان در مجازات قاتلین پافشاری کرد تا مجرمین به سزای عمل خود رسیدند و همین موضوع کینه محمدعلیشاه نسبت به او را برانگیخت (ملک‌زاده، صص ۱۸ - ۱۹).

اما از جنبه شخصیت فکری و انتساب ملک‌المتکلمین به بایبان با دیدگاه مختلف و قضاوت‌های ضدونقیض روبه‌رو هستیم؛ اما آنچه مسلم است از فعالیت‌های بسیار مؤثر وی در ایام مشروطه در پیشبرد و به ثمر نشستن این جنبش، فعالیت در انجمن باغ می‌کده، بود. این انجمن، انجمنی سری بود که در راستای حذف حکومت قاجار در محل باغ میرزاسلیمان خان می‌کده فعالیت می‌نمود. میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و دیگر تکاپوگران مشروطه با هم‌مسلكانشان در مخالفت با حکومت قاجار، در باغ میرزا سلیمان خان می‌کده جمع می‌شدند تا با تمرکز بیشتری به فعالیت‌های انقلابی خود به پردازند. تکاپوهای ایشان، سرانجام، به نقش‌آفرینی اساسی در تکوین جنبش مشروطه و نیز دخالت در پیشرفت آن انجامید. بر اساس برخی از منابع تاریخی، حدود نیمی از اعضای این انجمن بابی بوده‌اند. سید جمال‌الدین واعظ می‌گوید: تفکرات بابی ازلی بر آن انجمن حاکم بود و بیشتر حاضران، آن‌گونه می‌اندیشیدند (نبوی رضوی، صص ۳۳۳).

از گردانندگان و شرکت‌کنندگان در این جلسات زیرزمینی و انجمن‌های مخفی که از سال‌های گذشته در نقش منتقدان اجتماعی و سیاسی جامعه قاجار بودند و هرکدام از آنان به شکلی در تحولات ریزودرشت فراوان مشارکت داشتند و همگی متهم به بابی - ازلی بودند می‌توان به ملک‌المتکلمین، میرزاسلیمان خان می‌کده، سید

جمال‌الدین واعظ اصفهانی، شیخ‌الرئیس قاجار (شاهزاده قاجاری)، شاهزاده دیگر، سلیمان میرزا، حاج‌میرزایحیی دولت‌آبادی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و درنهایت بحرالعلوم‌کرمانی (برادر شیخ احمد روحی بابی - ازلی معروف و یار و همکار میرزاآقاخان کرمانی و داماد صبح ازل) بودند (آبادیان، ۱۳۸۳، صص ۱۶ و ۱۹)

از دیگر فعالیت‌های ملک‌المتکلمین در این دوران عضویت در تشکیلات لژ فراماسونری است. وی به همراه سیدجمال واعظ اصفهانی از اعضای برجسته لژ فراماسونری بیداری ایران بود. در اینجا نیز با افرادی مانند اردشیرجی و بسیاری از کسانی که در دوره مشروطه با فراماسونری و انجمن‌های مخفی ارتباط داشتند همکاری گسترده‌ای داشت (رائین، ۱۳۵۷، ۱۷۸).

در زمانی که جنبش مشروطیت به تدریج در اواخر عمر مظفرالدین‌شاه رشد بود و علما و تجار که از مدت‌ها پیش نارضایتی‌هایی از دولت و شاه داشتند در امام‌زاده شاه‌عبدالعظیم تحسن کرده بودند و درخواست‌های خود را نظیر، عزل علاءالدوله از حکومت تهران و نوز بلژیکی از ریاست گمرک و پست و تلگراف از جانب سفیر عثمانی به گوش شاه رساندند و بعد از مشورت با ملک‌المتکلمین درخواست عدالتخانه را نیز به خواسته‌های خود اضافه نمودند (اتحادیه، ۱۳۶۷، صص ۸۱ - ۸۲).

به‌هرحال به بعد پیروزی جنبش و اعلام مشروطیت از جانب مظفرالدین‌شاه، به مدت کوتاهی شاه فوت می‌کند و بعد از این جریان‌ها انجمن‌های فراوانی با پایگاه و اهداف گوناگونی در پایتخت و شهرهای بزرگ به شکل قارچ گونه‌ای ظهور پیدا کردند که مهم‌ترین آن‌ها انجمن آذربایجان، انجمن مظفری، انجمن برادران دروازه قزوین بودند. این انجمن‌ها همه مسلح بودند و برخی از آنان قبل از مشروطیت فعالیت داشتند. ریاست انجمن آذربایجان را سیدحسن تقی‌زاده بر عهده داشت و دائماً فعالیت داشت و تا آخرین دوره حیات مجلس اول با دستگاه حاکمه می‌جنگید.

سخن‌گویی این انجمن ملک‌المتکلمین بود و در کنار وی نیز شاعر مشهور فرصت الدوله شیرازی که او نیز بهائی بود در این انجمن فعالیت داشت (آبادیان، صص ۷۵-۷۶).

در بررسی شخصیت ملک‌المتکلمین همان‌طور که گفته شد تناقضات فراوانی در میان منابع دیده می‌شود؛ چنانکه در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی وی را به باد انتقاد گرفته و درباره وی چنین اظهارنظر می‌کند: «... ملک‌المتکلمین دلش برای مشروطه نسوخته بود؛ دخل می‌خواست و الا وقت کشتن (در باغ شاه) نمی‌گفت اگر شاه مرا نگاه دارد از وجودم نفع خواهد برد و اگر مشروطه‌طلب واقعی بود، برای ظل‌السلطان و سالارالدوله جان نمی‌کند؛ و اگر مشروطه‌خواه بود، در عرض دو سال، بیست هزار تومان ملک نمی‌خرید و کذا سیدجمال...» (کرمانی، صص ۱۶۲ و ۲۰۶).

در برخی از منابع عصر مشروطه با صراحت از رشوه‌گیری‌های سیدجمال واعظ و ملک‌المتکلمین از چهره‌های مختلف و مردم صحبت شده است. لذا پس از مشروطه این دو نفر به طرز شگفت‌انگیزی از نظر مالی تغییر کردند و عمده‌اش به همین رشوه‌ستانی از شخصیت‌ها مربوط است و این عمل تا به این حد بود که دوست مجدالاسلام کرمانی (دوست صمیمی‌اش) درباره او چنین گفته است: «اگر بعضی از عیوب در وجود او نبود، یکی از بزرگان دنیا شمرده می‌شد؛ ولی افسوس که طمع فوق‌العاده و میل به جمع اموال در مزاج او رسوخی تمام داشت. گذشته از آن در عهد خود، پایدار نبود؛ بلکه خیلی ابن‌الوقت و از اهل این دوره بود. هرگز نمی‌توانست از پول چشم‌پوشد و هرگز حاضر نمی‌شد درباره دوستان خود استقامت ورزد؛ بلکه مکرر دیده شد که برای جزیی وجهی [مبلغ ناچیزی]، از دوستان خود اغماض می‌کرد و اینکه با مساوات و صوراسرافیل و چند نفر ناطق زبردست خود تا مدتی راه

می‌رفت، جهتش همان بود که املاک سالارالدوله تماماً یعنی آنچه در تهران داشت، در تصرف او بود و مصرف عایدات آن املاک، همین قسم مصارف بود. در چنین حالی، باز گاهی به طرف ظل السلطان می‌رفت و گاهی از شعاع السلطنه انعامی می‌گرفت و شاید اگر در نقشه‌اش پیشرفتی حاصل می‌شد سالارالدوله را هم فراموش می‌کرد و کار را برحسب اقتضای وقت و زیادی رشوه مقرر می‌نمود...» (مجداسلام کرمانی، ص ۱۲۴).

سرانجام ملک‌المتکلمین که محمدعلی شاه پیش از به توپ بستن مجلس، درخواست تبعید وی را از ایران کرده بود، که با ایستادگی مجلس روبرو شد. پس از به توپ بستن مجلس به همراه گروهی دیگر از مشروطه‌خواهان از جمله سیدجمال‌الدین واعظ، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و سید محمدرضا مساوات و قاضی ارداکی دستگیر و در باغ‌شاه پس از شکنجه به دستور محمدعلی‌شاه در روز چهارشنبه ۲ تیر/ ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ کشته شد (کسروی، ص ۶۵۹).

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین، (۱۲۳۲ خورشیدی-۱۲۷۵ خورشیدی)، معروف به میرزا آقاخان کرمانی نویسنده، اصلاح‌طلب و از شخصیت‌های برجسته سیاسی در جنبش مشروطه ایران بود. میرزا آقاخان را می‌توان در کنار فتحعلی آخوندزاده از بنیان‌گذاران ناسیونالیسم نوین ایرانی دانست (آدمیت، ص ۳)، او فرزند میرزا عبدالرحیم مشیزی، از خان‌های بردسیر کرمان و مادرش نیز نوه مظفرعلی‌شاه کرمانی بود. وی خواندن و نوشتن را در بردسیر آموخت و برای ادامه تحصیلات راهی کرمان شد و در آنجا فقه و اصول، حدیث و روایت، تاریخ ملل و نحل، ریاضیات، طب، نجوم، منطق، حکمت و عرفان آموخت. معروف‌ترین استاد وی در این دوران، ملامحمد جعفر کرمانی ملقب به

شیخ‌العلماء بود و بارها در زمان ناصرالدین‌شاه به جرم بابی‌گری زندان شده بود. به دلیل هم‌نشینی میرزا آقاخان با شیخ جعفر و شیخ احمد روحی فرزند شیخ جعفر، وی با اندیشه‌های شیخ احمد احسائی آشنایی پیدا کرد و تمایلاتی نسبت به بابیت پیدا کرد (براون، ص ۸۶).

آقاخان کرمانی با شیخ‌احمد روحی از دوستان بسیار صمیمی هم بودند و برای ادامه تحصیل زبان‌های خارجه راهی استانبول شدند. این دو پس از یکی دو ماه توقف در اسلامبول به قصد دیدار صبح ازل به قبرس رفتند و با دو خواهر - (دختران) پیشوای بابی، میرزا یحیی مازندرانی ملقب به صبح ازل، ازدواج کردند. پس از چندی در آقاخان روزنامه‌ختر که در استانبول به فارسی منتشر می‌شد آغاز به کار کرد. آقاخان کرمانی در ترویج اندیشه اتحاد اسلامی با سید جمال‌الدین اسدآبادی همراه بود و در تشکیل جامعه آدمیت در اسلامبول به همراه چند تن از یارانش تلاش کرد. او با ملکم خان و روزنامه قانون نیز در ارتباط بود (قزلسفلی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۴).

به گفته اسماعیل رائین نویسنده کتاب میرزا آقاخان کرمانی نیز از فراماسون‌هایی بود که دست در دست میرزا ملکم خان و شیخ محسن خان مشیرالدوله داشت. وی در استامبول با تعالیم فراماسونری آشنا گشت و پس از بازگشتش به ایران سخت از فرقه ضاله ازلیه حمایت نمود. میرزا آقاخان کرمانی در ایام اقامت در استامبول به واسطه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی دستخوش تحول فکری عجیبی شد و از بدو ورود که با میرزا یحیی صبح ازل و پیروان او ارتباط داشت، متمایل به بابی - ازلی گردید و با اسلام و عرب به همان شیوه فتحعلی آخوندزاده (از روشنفکران هم‌عصر با آقاخان کرمانی)، خصومت می‌ورزید. درباره نوشته‌های او عنوان می‌کند که در حقیقت تقلیدی از آثار آخوندزاده است، باید گفت که نوشته‌های وی از رساله سه مکتوب میرزا فتحعلی الهام گرفته است (رائین، ص ۴۶۷).

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی چندی بعد از توقف در استانبول به توطئه و زد و بند برعلیه دولت ایران متهم شدند که با مساعی سلطان عثمانی تبرئه شدند. هرچند خود متهم به فرقه‌گرایی بودند اما بارها نامه‌های از جانب آن‌ها به علما در سراسر ایران فرستاده می‌شد و در آن دلالت می‌کردند که انشعابات مذهبی را دور ریخته و با سنیان ترکیه در وحدت کلمه قرین کردند. که این نامه‌ها به دست مأمورین ایرانی می‌افتد و از دلت عثمانی استرداد نویسندگان نامه به ایران درخواست می‌شود اما با ترور ناصرالدین‌شاه سرنوشت این دو محکوم به فنا بود و در ارسال تلگراف‌های خواستار تحویل مجدانه آن‌ها بودند و درنهایت در تبریز در حضور حاکم به قتل رسیدند (براون، ص ۸۷).

یکی از آثاری که در باب فرقه باییه در اوایل مشروطیت نوشته شده کتاب هشت‌بهشت است یکی از کتب بسیار نادر باییه است که در آن احکام دین و آیین بیانی را شرح می‌دهد. این کتاب به قلم شیخ احمد روحی کرمانی به روایتی و میرزا آقاخان کرمانی به روایت دیگر یا به قلم هر دو نوشته شده است (ترا بیان فردوسی، ۱۳۸۳، ص ۵۰۵). هرچند این نواندیش از روی تقیه هر از گاهی از انتساب به باییت تری می‌جست اما در همین کتاب هشت‌بهشت وقتی از باب سخن می‌راند خواننده به راحتی از ارادت قلبی نویسنده به مرادش پی می‌برد. در قسمتی از کتاب چنین بیان می‌کند که: «در قرب آن ایام با آن حر تموز در بوشهر آب را در کوزه می‌جوشانید باکمال لطف و نزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاد در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند» (کرمانی، بی‌جا، ص ۲۷۶).

شیخ احمد روحی

شیخ احمد روحی از مشاهیر ازلیان که در ۱۲۷۲ قمری در کرمان زاده شد، او پسر دوم شیخ العلماء ملا محمدجعفر کرمانی بود و تحصیلات اولیه و علوم فقه و عربی و اصول را در همان شهر نزد پدر خود فراگرفت. ملا محمدجعفر کرمانی که از بایبان نخستین بود، پیش‌نماز کرمانی بود و پسرش شیخ احمد روحی، نسبت دامادی صبح ازل را یافت (نبوی رضوی، ص ۳۳۳).

چنانچه که گذشت شیخ احمد روحی در سال ۱۳۰۲ ق به همراه میرزا آقاخان کرمانی، که از مشاهیر زمان خود بود، به اصفهان و تهران و رشت و استانبول سفر کرد و در این شهر به تدریس زبان‌های شرقی و تکمیل زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و ترکی عثمانی مشغول شد. شیخ احمد شاعر، ادیب و سخنور بود، با همکاری میرزا حبیب اصفهانی چندین کتاب از جمله حاجی‌بابای اصفهانی را به فارسی ترجمه کرد. وی در مدت اقامت در استانبول با میرزا آقا کرمانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی و خبیرالملک همکاری تمام داشت (میرزایی، ۱۳۹۱، ص ۲۷۰).

وی همچنان از نویسندگان و ناشرین روزنامه اختر بود که در استانبول چاپ می‌شد. نسخه‌های از آن به ایران می‌رسید و در گسترش نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی سهم برجسته‌ای داشت؛ از همکاران وی در این نشریه میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک نام برد (آبادیان، ص ۱۶).

شیخ احمد روحی با تلاش بی‌وقفه به همراه دوستان خود در استانبول به تبلیغ و ارسال نامه‌های به ایران و عراق و برانگیختن مراجع علیه ناصرالدین‌شاه و میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان و حکومت استبدادی ایران می‌پرداخت. اولیا دولت ایران از این‌گونه حرکات مشوش شده و درخواست استرداد آن‌ها را از استانبول خواستار بود که دولت عثمانی در تحویل آنان تعلل می‌کرد تا اینکه سفیر ایران، سلطان عثمانی را چنان قانع کرده بود که این اشخاص در شورشی که در ارمنستان

در سال قبل روی داده بود دست داشته‌اند، آن‌ها را به دستور سلطان عثمانی در طرابوزان تبعید کردند تا زمان قتل ناصرالدین شاه به دست میرزای کرمانی که دولت ایران افکار و نامه‌ها و تحرکات آنان را مسبب این اتفاق می‌دانست و به جد خواستار تحویل آنان به دولت ایران بود (کرمانی، ص ۶). دولت ایران پس از تحویل گرفتن این اشخاص چنان مقرر کرده بود که اول به تهران فرستاده شوند و استنطاق پس دهند بعد به سزای عمل خود برسند، اما قبل از این که این کار عملی شود هر سه به دستور محمدعلی میرزا، در خانه و در حضور او سر بریده شدند (براون، ص ۸۷).

میرزا یحیی دولت‌آبادی

حاج میرزا سید یحیی دولت‌آبادی (۱۳۱۸-۱۲۴۱ خورشیدی) در سال ۱۲۴۱ خورشیدی در دولت‌آباد اصفهان به دنیا آمد. وی شاعر، خوشنویس، نویسنده وقایع مشروطیت و پس از مشروطیت، و از مؤسسان نهادهای نوین آموزشی در ایران چون انجمن معارف مدرسه سادات و از جمله رجال سیاسی عصر مشروطه به شمار می‌آید. پدرش حاج سید میرزا هادی دولت‌آبادی از مجتهدین مؤثر محلی و رهبر شاخه ازلی باییه در ایران بود، او هم از گروه باییان مشروطه‌خواه، و فعالان نهضت مشروطه‌خواهی در ایران بود. میرزا یحیی دولت‌آبادی در خانواده‌ای بابی به دنیا آمد و به عقیده احمد کسروی پدرش میرزا هادی مأمور و نماینده امور حسبیه (صبح ازل) در ایران بود، و هر ساله وجوهات به اصطلاح شرعیه بابی‌ها را جمع‌آوری می‌کرد و برای وی به قبرس می‌فرستاد و پس از مرگ صبح ازل بود که میرزا یحیی دولت‌آبادی رهبری ازلیان را پذیرفت (کسروی، ص ۲۹۱).

یکی از اشتغالات فرهنگی و کارهای وی در زمینه تأسیس و راه‌اندازی مدارس ملی در کشور بود که در این زمینه از پیشگامان محسوب می‌شود. ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در مورد یحیی دولت‌آبادی چنین می‌نگارد: «حاجی میرزا

یحیی دولت‌آبادی بیش از سایرین در تأسیس مدارس ملی کوشش و بذل مجاهدت نمود و سی سال عمر خود را صرف تربیت فرزندان ایران کرد و سهم مهمی از ثروتی که داشت در این راه صرف کرد (ملک‌زاده، ص ۱۱۸).

در خصوص شخصیت وی برخی به مشکل برخوردند و وی را متهم به بی‌صدافتی کرده‌اند چراکه سخنان او را بدون در نظر گرفتن زمان بررسی کرده‌اند و این در حالی است که او در دوره‌ای واقعاً طرفدار صبح ازل بوده و بعدها توبه کرده و موجب از بین رفتن فرقه ازلیه بایبه می‌شود. داستان بابی و ازلی بودن دولت‌آبادی‌ها که در عهد قاجار همه‌جا پیچیده بود، بنابر اقوال متواتر در اصل، ساخته‌وپرداخته ظل‌السلطان است، زیرا او همچون پدرش روحانیان نوگرا را که با حکومت همکاری نمی‌کردند، با چنین اتهاماتی منزوی می‌ساخت. به جز کسروی، همه منابع هم‌عصر دولت‌آبادی شایعه بابی بودن آن‌ها را فقط یک اتهام دانسته‌اند. کسروی پدر دولت‌آبادی را بدون ارائه دلیلی محکم و مستند، نماینده صبح‌ازل در ایران معرفی می‌کند. درحالی‌که علمای مقیم عتبات نیز اتهام باب بودن آن‌ها را نپذیرفته بودند؛ چنان‌که آخوند خراسانی و میرزای شیرازی با میرزا هادی و فرزندش رفتاری شایسته داشتند (ملائی - توانی، ۱۳۹۰، صص ۹۲-۹۳).

دولت‌آبادی در مورد بابی یا ازلی بودن خود می‌نویسد: در زمان حکومت ظل‌السلطان در اصفهان و مقبولیت و مرجعیت عامه شیخ محمدتقی نجفی و مخالفت آن‌ها با پدرم و طرفیت تجاری برادرم علی‌محمد با یک تاجر بابی، باعث این اتهام شد. در آن موقع ظل‌السلطان برای تصاحب اموال و املاک مردم و آقا نجفی بواسطه حفظ موقعیت مذهبی خود دیگران را به اتهام بابی بودن از میدان بدر می‌کردند. امین - السلطان به‌طور مزاح گفته بود: در اصفهان هم املاک حاجی میرزا هادی بابی شده است (دولت‌آبادی، ص ۲۷).

نتیجه

تحولات عصر ناصری پیش‌قراول جنبش مشروطه بود، انسداد وضعیت سیاسی، اقتصاد شکننده، بحران بازار، نارضایتی تجار و حتی تجربه نیم‌بند تجدد و ... همه از عواملی هستند که می‌توان آن‌ها را عوامل زیربنایی انقلاب مشروطه دانست. عواملی که در نهایت با برخورد به عصر مظفری، جنبش مشروطه را رقم زد. این جنبش، حرکتی بزرگ در تاریخ معاصر ایران بود؛ جنبش دینی - مردمی باهدف نجات ایران از دست بیگانگان و استبداد قاجاریه و برپایی عدالت و رفع موانع پیشرفت کشور آغاز شد و با حمایت همه‌جانبه مردم به پیروزی نسبی دست‌یافت.

اما در همین دوران مبارزه، لژهای فراماسونری و انجمن‌های دیگری در قالب سری و به‌صورت زیرزمینی نیز فعالیت می‌کردند که فعالیت آن‌ها و اهدافی که در سر داشتند، آینده نهضت را به سمتی نامعلوم می‌برد. یکی از این انجمن‌ها کمیته انقلاب (انجمن باغ میکده) بود که اکثر تشکیل‌دهندگان آن، بابی‌ها و بهایی‌هایی بودند که از قاجار به‌واسطه مخالفت با بایان، کینه به دل داشتند. محل تشکیل این جلسات سری و زیرزمینی، باغ سلیمان‌خان میکده بود. اکثر افراد شرکت‌کننده در این جلسات بابی بودند و حضور این افراد در این انجمن‌ها و اقدامات آن‌ها در نهضت مشروطه جای بسی تأمل دارد.

بدون تردید رهبران جامعه بابی (بهائیان و ازلیان) با تحولات معاصر ایران رابطه بسیار نزدیک و تأثیرگذاری داشته‌اند. از دوره ناصری به شیوه‌های گوناگون چه آشکارا و نهان در تمامی حوادث به نحوی حضور داشته و مخالفت همیشگی خود را با هیئت حاکمه و وضع موجود ابراز می‌نمودند. با شروع جنبش مشروطیت نیز دیگر بار عرصه را برای حضور فعالانه خود دیده؛ آشکار و نهان، با قلم و بیان و گاهی با خشونت و سلاح به هر شیوه ممکن با جنبش همراه شدند. در این همراهی هرچند

بین بهائیان و ازلیان اختلافاتی بود؛ اما نمی‌توان باوجود یک یا چند سند یکی را همراه استبداد و دیگری را علیه آن قلمداد کرد و از طرفی هم مشکل می‌توان به نیت و اهداف این فرقه‌ها پی برد. گاهی به دنبال تغییر و قانون و خواستار عدالت و برابری و گاهی به جد خواستار سرنگونی حکومت استبدادی بودند.

واقعیت این‌که از دید هیئت حاکمه هیچ‌کدام از این فرقه‌ها قابل اعتماد نبودند و جایگاهی در جامعه ایرانی نداشتند و این دیدگاه تا بدان جا بود که محمدعلی شاه پس از کودتا علت به توپ بستن مجلس را این‌گونه توجیه می‌کند که اصولاً نه مخالفت با مشروطه و مشروطه‌طلبان، بلکه به خاطر سوءاستفاده «بایبان» از آزادی مشروطه بوده است. حتی بیشتر منابع و نوشته‌های مختلف که در همان زمان و حتی بعد از آن نگاشته شد هیچ‌کدام درباره حضور و نقش بایبان (بهائیان و ازلیان) در جنبش مشروطه دید مثبتی ارائه نداده‌اند و بیشتر آنان با تردید در این موضوع اظهارنظر کرده‌اند.

نکته‌ای که باید در اینجا ذکر کرد کنار گذاشته شدن بایبان و بهائیان بعد از پیروزی‌های اولیه در جنبش مشروطیت است. بعد از این پیروزی‌ها، فرقه‌های فوق‌علی‌رغم اینکه جزو اولین کسانی بودند که به جد خواستار قانون و عدالت و مجلس قانون‌گذاری بودند، اما به‌واسطه بدبینی حاکمیت و علما و حتی عامه مردم و ترس از عواقب این بدبینی‌ها، مجبور شدند از جریان این نهضت فاصله بگیرند و تنها نتیجه‌ای که از فعالیت‌های گسترده خود در برقراری و همراهی این جنبش حاصل کردند؛ در بیشتر مواقع کشته شدن، تبعید و یا مهاجرت بود.

منابع

۱. اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۶۱)، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت* (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران: نشر گستره.
۲. اسماعیل رائین (۱۳۵۷)، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۳. انصاری، مهدی (۱۳۶۹)، *شیخ فضل الله نوری و مشروطیت*، تهران: امیرکبیر.
۴. آبادیان، حسین (۱۳۸۳)، *بحران مشروطیت در ایران*، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
۵. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ دهم، تهران: نشر نی.
۶. آدمیت، فریدون (۱۳۲۳)، *امیرکبیر و ایران*، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول، تهران: انتشارات بنگاه آذر.
۷. آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: انتشارات پیام.
۸. آفری، ژانت (۱۳۸۵)، *انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱*، ترجمه رضا رضایی، تهران: انتشارات بیستون.
۹. بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرن دوازده، سیزده، چهارده هجری*، تهران: زوار.
۱۰. براون، ادوارد (۱۳۳۹)، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران: نشر معرفت.
۱۱. براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران: کویر.

۱۲. ترابیان فردوسی، محمد (۱۳۸۳)، *حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی*، ایران: صحیفه خرد.
۱۳. تقی زاده، سید حسن (۱۳۷۹)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
۱۴. حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
۱۵. دالگورکی، پرنس کینیاز (۱۳۴۶)، *خاطرات پرنس دالگورکی (تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی)*، ترجمه مرتضی. احمد. آ، انتشارات دار اسلامیه، تهران.
۱۶. دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۲)، *حیات یحیی*، تهران، بی نا.
۱۷. راثین، اسماعیل (۱۳۷۳)، *حقوق بگیران انگلیس در ایران*، چاپ نهم، تهران: انتشارات جاویدان.
۱۸. سرایی، حسن و هاشم زهی، نوروژ (۱۳۸۱)، *شرایط اجتماعی و گفتمان های روشنفکری در آستانه انقلاب مشروطه*، مجله جامعه شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۳.
۱۹. سلیمانی، عزیزالله (۱۳۳۰)، *مصباح هدایت*، جلد چهارم، چاپ دوم، تهران: بدیع پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۰. صفایی، ابراهیم (۱۳۶۲)، *رهبران مشروطه*، جلد ۱، تهران: جاویدان.
۲۱. علاقه بند یزدی، محمد (بی تا)، *تاریخ مشروطیت*، بی جا، بی تا.
۲۲. عمویی، مرتضی (۱۳۹۶)، *در مرز سنت و مدرنیته (جستارهایی در باب بایگیری، بهائیگری و پاکدینی)*، چاپ اول، بی جا: باشگاه ادبیات.
۲۳. فوران، جان (۱۳۹۰)، *مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران) از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات فرهنگی رسا.

۲۴. فزلسلی، محمدتقی و نوریان دهکردی، نگین (۱۳۹۲)، *میرزا آقاخان کرمانی و نقد سنت*، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره سوم.
۲۵. کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۵۷)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، تهران: انتشارات آگاه.
۲۶. کرمانی، میرزا آقاخان (بی تا)، *هشت بهشت*، بی جا: نشر دیجیتال بیانی.
۲۷. کسروی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ مشروطه ایران*، جلد ۱، چاپ شانزدهم، تهران: امیر کبیر.
۲۸. مارکوم، کلمنت (۱۳۶۷)، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، چاپ دوم، تهران: نشر فرهنگ ایران.
۲۹. مجد اسلام کرمانی، احمد (بی تا)، *سفرنامه کلات (گوشه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران)*، چاپ دوم، اصفهان: چاپخانه دانشگاه اصفهان.
۳۰. مشهوری، دلارام (۱۳۷۶)، *گفتاری درباره نقش دین در تاریخ اجتماعی ایران*، جلد اول، انتشارات خاوران.
۳۱. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۰)، *همسانی های نظری و عملی دو روحانی عصر مشروطه: شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا یحیی دولت آبادی*، پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، سال دوم، شماره اول.
۳۲. ملک زاده، مهدی (۱۳۲۵)، *زندگانی ملک متکلمین*، چاپ اول، تهران، بی نا.
۳۳. ملک زاده، مهدی (۱۳۸۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۳۴. میرزایی، جلال (۱۳۹۱)، *ملا محمد جعفر شیخ العلماء و جریان آزادیخواهی کرمانی ها در عصر مشروطه*، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۲.

۳۵. ناطق، هما (۱۹۸۸)، *ایران در راه یابی فرهنگی*، لندن: نشر پیام.
۳۶. نبوی رضوی، سید مقداد (۱۳۹۲)، «نقش و جایگاه شیخ هادی نجم‌آبادی در تکوین جنبش مشروطه». فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۳۷. نبوی رضوی، سید مقداد (۱۳۹۳)، *مقدمه تاریخی*، تهران: پردیس دانش.

